

ارتباط خرد و شادی در شاهنامه فردوسی و مطابقت آن با شعر چند شاعر فارسی و عربی زبان

منصوره مشایخی*

چکیده

از آنجا که اثر بزرگ ملی میهنمان با نام خداوند جان و خرد آغاز شده است، این آغاز زیبا ارزش و منزلت خرد را از جنبه‌های مختلف بیان می‌دارد. حکیم توانا و چیره‌دست با بینش و اندیشه‌ای ژرف، زندگی راستین را در صحنه‌های رزم می‌جوید و با معرفی و نشان دادن محاسن اخلاقی، و با برحذر داشتن انسان‌ها از ردایل اخلاقی، هدف والای شادزیستن را جست‌وجو می‌کند:

جهان چون گذاری همی بگذرد / خردمند مردم چرا غم خورد

(۲۰/۶)

در مقاله حاضر، پژوهشگر درصدد برآمده است ارتباط خرد و شادی را در شاهنامه فردوسی بررسی کند و نتایج حاصل از بررسی را با شعر چند شاعر فارسی و عربی زبان تطبیق دهد و در نهایت، نتیجه مشترک را بیان کند.

کلیدواژه‌ها: خرد، خردمند، شادی، العَقْل، العقول، التَّدبیر، الرَّأی، دانش، فردوسی، شاهنامه.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت.

مقدمه

معضل عدم اشتغال جوانان تحصیلکرده و مشکلات اقتصادی و هزینه‌های سنگین شهریه سبب احساس تنفر از دانش و جایگزینی غم و اندوه و اضطراب در میان مردم کشورمان، به‌ویژه جوانان، شده است. از طرف دیگر، در فیلم‌ها، تئاترها و برنامه‌های تلویزیونی در طی چندین سال اخیر، بیشتر به هیجان‌های ناخوشایند توجه شده است تا به هیجان‌های خوشایند. ذهن روان‌شناسان هم بیشتر به این موضوعات معطوف شده است. اما در محدود کتاب‌هایی این مشکل بیان شده است که دسترسی به آنها کار آسانی نیست. از این‌رو، نگارنده مقاله حاضر بر آن شد با بررسی ارتباط میان خرد و شادی، امید تازه‌ای برای بازآمدن شادی از دست‌رفته به جامعه ادب‌دوست کشورمان فراهم آورد. ان‌شاءالله که این قدم کوچک در این راه بزرگ مؤثر افتد.

علاوه بر شاهنامه فردوسی^۱، موضوع مذکور در کتاب آسمانی ماقرآن و چند اثر فارسی و عربی بررسی شده که تمامی آنها یک نتیجه در پی داشته و آن این است که خرد به‌منزله چشم جان و روح است و انسان بدون آن نمی‌تواند با شادمانی زندگی کند:

خرد چشم جان است چون بنگری تو بی‌چشم شادان جهان نسپری

(۱۳/۱)

به اعتقاد فردوسی، اولین آفریده خداوند «خرد» است که وظیفه پاسداری از جان و روح انسان را برعهده دارد و چشم و گوش و زبان به‌وسیله خرد محافظت می‌شوند که اگر از چهارچوب خرد خارج شوند، باعث زیان انسان می‌شوند و در نتیجه، اندوهناک شدن او را در پی دارند. در نظر فردوسی، روزگار و دنیا تحت امر و خواست ایزد منان هستند و تنها امری که به انسان توان شناخت خوب از بد می‌دهد و در نتیجه، زندگی سعادت‌مندانه می‌بخشد، نیروی خرد است. در این دنیای گذران و بی‌وفا که نیرومندترین شاهان نیز ناگزیر از ترک آن‌اند، باید با خرد زیست. انسان بی‌خرد، بازنده است.

۱. شاهنامه مورد استفاده در این مقاله، شاهنامه چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان است.

به همین علت است که حافظ می‌فرماید:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش

که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود

(دیوان، ص ۱۵۴)

و شاعر عرب گفته است:

بعض الداءِ مُلْتَمَسٌ شِفَاءً وَدَاءُ النَّوْكِ لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ

(الخطیب‌التبریزی، ۱۸۸۷م: ج ۳، ص ۱۱۸۹)

هیچ چیز از خرد والاتر نیست. خرد از همه نعمت‌ها برتر و بهتر است. انسان‌هایی که این موهبت را داشته باشند و بتوانند به درجه بینش و فکر برسند، از هر دو جهان لذت می‌برند. از نظر فردوسی، انسان یعنی موجودی که خرد دارد، یعنی موجود متفکر. پس کسی که بی‌خرد باشد، از مرز انسانی خارج، و دیو است. انسان نباید هیچ‌گاه از راه خردورزی دور افتد. این پند حکیم مانند ضربان قلب شاهنامه در حال تبیین است:

ز راه خرد ایچ‌گونه متاب پشیمانی آرد دلت را شتاب

(۲۰۳/۷)

یکی مهر خوانند و دیگر وفا	خرد دور شد درد ماند و جفا
پراکنده این است نام خرد	از اندازه‌ها نام او بگذرد
تو چیزی مدان کز خرد برتر است	خرد بر همه نیکویی‌ها سراسر است

(۴۰۵/۷)

چنین داد پاسخ که هرکو خرد	بیاید زهر دو جهان برخورد
دگر دیو بی‌دانش و ناسپاس	نباشد خردمند و نیکی‌شناس

(۱۹۶/۸)

انسان به واسطه عقل و خرد است که هر غیرممکنی را ممکن می‌سازد. ناصر خسرو در

این باره می‌گوید:

مرا در پیرهن، دیوی منافق بود و گردنکش ولیکن عقل یاری داد تا کردم مسلمانش
(دیوان، ۴۹/۱۰۸)

که اشاره است به سخن پیامبر اکرم(ص): «ما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ شَيْطَانٌ. قَالُوا وَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ إِلَّا إِنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي فَأَسْلَمَ فَلَا يَأْمُرُ إِلَّا بِخَيْرٍ.» (حیاء علوم‌الدین، ج ۳، ص ۲۸).
انسان‌های خردمند، با نگاهی خردمندانه و نه ظاهرگرایانه، به کارها نظر دارند. فروتنی، از ویژگی‌های انسان‌های خردمند است. آنها دیدی کاذب که ثمره آن غرور و تکبر است، ندارند. کسی که از بار درخت خرد بهره‌مند شود، توانمند و پادشاه است:

هر آن کس که دارد روانش خرد به چشم خرد کارها بنگرد

(۱۷۶/۸)

در شاهنامه، از خداوند طلب تاج و تخت و چیز دیگر نمی‌شود، بلکه از خداوند خرد درخواست می‌شود و چنین ابیاتی در شاهنامه، جمله معروف خواجه عبدالله انصاری را به یاد می‌آورد که گفته است: «الهی! آن را که عقل دادی، چه ندادی و آن را که عقل ندادی، چه دادی!».

فردوسی به این نکته نیز اشاره می‌کند که اگر انسان در راه فراگیری هنر، خود را به رنج بیندازد و زحمت بکشد، می‌تواند به مراتبی از هنر دست یابد، اما ارزشمندترین این سه، یعنی گهر، نژاد و هنر، گهر است؛ زیرا که آفرینش خداوند، حدّ اعلای زیبایی است. اما این سه بدون خرد ارزشی ندارند، زیرا خرد نیروی تشخیص خوب از بد است و آنگاه که این چهار عامل در یک تن جمع شوند، جایی برای آزمندی، رنج و اندوه نیست. اینچنین انسانی، همان قهرمان فردوسی است که تنها در برابر مرگ عاجز می‌ماند؛ اما یک پا بر زمین دارد و پای دیگر بر افلاک؛ همان‌طور که کیخسرو بعد از تسخیر جهان، به راحتی به آن پشت پا می‌زند و با رستم که هیچ نیرویی جلودار او نیست! در واقع چنین کسانی بر مرگ نیز تسلط یافته‌اند، زیرا نام و یادشان هرگز از بین نرفته است:

سزد گر گمانی برد بر سه چیز
 هنر با نژادست و با گوهر است
 هنر کی بود تا نباشد گهر
 گهر آنکه از فرّ یزدان بود
 نژاد آنکه باشد ز تخم پدر
 هنر گر بیاموزی از هر کسی
 از این هر سه گوهر بود مایه‌دار
 چو هر سه بیایی خرد بایدت
 چو این چار با یک تن آید به هم
 مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست
 کز این سه گذشتی چه چیز است نیز
 سه چیز است و هر سه به بند اندر است
 نژاده بسی دیده‌ای بی‌هنر
 نیازد به بد دست و بد نشنود
 سزد که آید از تخم پاکیزه بر
 بکوشی و پیچی ز رنجش بسی
 که زیبا بود خلعت کردگار
 شناسنده نیک و بد بایدت
 برآساید از آز و از رنج و غم
 وزین بدتر از بخت پتیاره نیست

(۸۹/۴)

بررسی ارتباط خرد و شادی در شاهنامه و چند اثر فارسی و عربی

شاهنامه با نام و ستایش خداوند آغاز می‌شود؛ خداوندی که جان و روح را می‌آفریند و خرد را. اندیشه انسان در ستودن خداوند و توصیف او، والاترین حدی که بتواند بفهمد و بهترین صفاتی که بتواند به او نسبت دهد، همین دو حدّ روح‌آفرینی و خردآفرینی است. هر چند صفات دیگر مانند رازق‌بودن و راهنما بودن و قدرت بیکران داشتن نیز از دیگر اوصاف پروردگار است، هستی، به داشتن جان و روح است و شریف‌بودن انسان، و در یک کلام، به نعمت خرد است که منشأی این دو در وجود خداوند است:

به نام خداوند جان و خرد
 خداوند نام و خداوند جای
 خداوند کیوان و گردان سپهر
 ز نام نشان و کمان برتر است
 کز این برتر اندیشه برنگذرد
 خداوند روزی ده ره‌نمای
 فروزنده ماه و ناهید و مهر
 نگارنده بر شده پیکر است

(۱۲/۱)

حکیم با بیان این نکته، توانایی انسان را مشروط به دانایی می‌داند و ما را به این امر آگاه می‌گرداند که راه شناخت خداوند، داناشدن و کسب دانش است. از این رو فردوسی در آغاز کتاب خود به اصل خدانشناسی اشاره می‌کند؛ خداوند را با ابزارهای ناقصی چون عقل و حواس پنجگانه نمی‌توان شناخت و بهتر است به جای بحث‌های بی‌حاصلی که فلاسفه در این باره دارند، «به هستی او خستو شویم». و باید خود را با یاری خرد شناخت و زندگی خردمندان‌های را پیش گیریم. (گلبن، ۱۳۴۵: ۱۵۴-۱۵۳)

خردورزی که یکی از لذت‌بخش‌ترین شیوه‌های تغذیه روح است، در هر سنی که باشد، موجب شادی و رضایت می‌شود. یادگیری یا به کار انداختن فکر، سبب اعتماد به نفس و رشد و پیشرفت و در نتیجه، باعث خرسندی از زندگی و شادی فراوان می‌شود. این شادی که بر اثر خرد حاصل می‌شود، سبب به وجود آمدن ارزش‌هایی چون رستگاری، شهامت، ایمان، امید، عدالت، عشق، شور و زندگی، احترام به تمامی موجودات و علاقه برای خدمت بی‌قید و شرط به دیگران، گذشت و بخشایش، رضایت و خشنودی، خوش‌بینی و خیرخواهی، سپاسگزاری و... است:

حق تو را از بهر شادی آفرید تا ز تو آرامشی گردد پدید
پس در آرامش نمایی زندگی وارهی از مشکلات بردگی

(بهادری نژاد، ۱۳۷۸: ۵)

خرد بهترین نعمت و هدیه‌ای است که خداوند به بندگان خود می‌بخشد؛ زیرا خرد، راهنمای انسان است و باعث دلگشایی و آرامش خاطر او می‌شود. انسان تنها به وسیله خرد است که در هر دو جهان به سعادت دست می‌یابد. کسانی که از خرد بهره‌مند باشند، بالطبع لذت و بهره بیشتری از زندگی می‌برند و کسانی که کم‌خرد هستند، دچار غم و در نتیجه، نقصان و فقر در زندگی‌اند. کسی چیزی برای گفتن دارد که از خرد بهره‌مند باشد:

کنون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو برخورد
خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای
از او شادمانی وزویت غمبست وزویت فزونی وزویت کمبست

خرد تیره و مرد روشن‌روان نباشد همی شادمان یک زمان
 شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی نیز این موضوع را به زیبایی تمام تأیید می‌کند:
 مُعَلِّمُ الْعَقْلِ اودی بعد کم فلذا من مکتب‌القلب اطفالُ الجوی لُعبت
 (دیوان، ص ۴۸)

و مرحوم جلال‌الدین همایی (۱۳۶۴: ۱۱۵)، آن را چنین به فارسی برگردانده است:
 در دبستانِ روزگار، تو را جز خرد نیست رهنمای ادب
 بر سرت سایه خرد گر نیست در هوسکاری تو نیست عجب
 کودکان را رسد گه بازی چون برون شد معلم از مکتب
 حکیم، سخن خود را درباب خرد اینگونه ادامه می‌دهد: کسی که خرد راهنما و پیشرو او نباشد، از رفتار خود که مبتنی بر خرد نیست، دل‌آزرده می‌شود. انسان‌های خردمند، انسان بی‌خرد را دیوانه می‌خوانند. همه انسان‌ها از افراد بی‌خرد دوری می‌گزینند؛ حتی اقوام و خویشان شخص نادان، او را با خود بی‌نسبت می‌دانند. تنها با خردمندان است که در هر دو جهان به پیروزی و ارجمندی می‌رسیم؛ زیرا:

خرد چشم جان است چون بنگری تو بی‌چشم شادان جهان نسپری
 (۱۳/۱)

انسان بی‌خرد مانند نابینایی است که از نعمت چشم محروم است و با این نقص نمی‌تواند زندگی محدود خود را به شادی بگذراند:

چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا زگفتار او برخورد
 کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش
 هشیوار دیوانه خواند ورا همان خویش بیگانه داند ورا
 از او بی‌به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند
 خرد چشم جان است چون بنگری تو بی‌چشم شادان جهان نسپری
 (۱۳/۱)

خورشید درخشان زبان و ادب فارسی، فردوسی را «حکیم» می‌نامد و این سخن است که هم خود بر آن اعتماد دارد: «حکیم چو کس نیست گفتن چه سود؟». دیگران نیز این عنوان را درباره‌ی وی می‌پذیرند و او را «حکیم» می‌نامند. حکیم‌بودن فردوسی به معنی وابستگی تفکرات فلسفی دوران شاعر نیست. «حکیم»، نابغه‌ای است آزاداندیش که هم شرایط زمانی و مکانی را به خوبی فهمیده و هم تاریخ گذشته‌ی وطن خود را به خوبی دانسته است؛ نامه‌ی نامور خود را با یاد خدا و یگانگی او، چگونگی آفرینش عالم و انسان در مهم‌ترین ابزار در پی بردن به راز هستی، یعنی «خرد» آغاز و آن را چشم جان و روح معرفی کرده است که بدون آن انسان نمی‌تواند در جهان با شادمانی زندگی کند.

نظامی — شاعر نامی قرن ششم — نیز این مفاهیم را به این صورت بیان می‌دارد:

چون نظر عقل به غایت رسید دولت شادی به نهایت رسید

(به نقل از دهخدا، ۱۳۷۲)

لازمه‌ی شادبودن از نظر حکیم، خردمندبودن است؛ زیرا همنشینی با خردمندان باعث افزونی خرد و در نتیجه، معرفت کارها می‌شود.

امام محمد غزالی، لذت دل را در معرفت کارها می‌داند. او می‌گوید که هرچه معرفت به چیزی بزرگ‌تر و شریف‌تر باشد، لذت او بیشتر است و شادی از آن عظیم‌تر؛ همچنان هرچه معلوم‌تر شریف‌تر، علم شریف‌تر است، لذت و شادی آن بیشتر، چون هیچ موجودی شریف‌تر از آن نیست که شرف همه‌ی موجودات به اوست و پادشاه و ملک هر دو عالم است و همه‌ی عجایب عالم آثار صنع اوست. پس هیچ معرفت از این شریف‌تر و لذیذتر نیست و هیچ نظاره‌ای از حضرت ربوبیت لذیذتر نباشد و مقتضای طبع همین است. (غزالی طوسی،

۱۳۶۱: ج ۱، ص ۴۰)

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز برای تفاوت جبر اولیا و جبر عامه‌ی مردم، صفت «شاد» را به روح نسبت داده است و بیان می‌دارد که اگر شادی به واسطه‌ی عقل و خرد باشد، هرگز تباه نخواهد شد:

کی شود پژمرده میوه آن جهان شادی عظمی نگردد اندهان

(۴/۱۶۵۲)

همچنین ایشان بیان می‌دارد که انسان اگر خرد داشته باشد و در کنج مسجد زندگی کند و هیچ چیز نداشته باشد، شادمان تر از کسی است که قصر و اموال بسیار دارد:

ره لذت از درون نه از برون ابلهی دان جستن قصر و حصون

(۳۴۱۹/۶)

آن یکی در کنج مسجدست و شاد و آن دگر در باغ ترش و بی‌مراد

(۳۴۲۰/۳)

این دیدگاه را در قرآن مجید نیز مشاهده می‌کنیم. خداوند در آیه ۲۳ از سوره مبارکه

حدید می‌فرماید:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده شده است، شادمانی نکنید. خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد.

غم و شادی برای تعلقات دنیایی که از جانب خدا رسیده است و با خواست او هم از بین می‌رود، درست و پسندیده نیست. انسان خردمند هیچ‌گاه برای این جهان گذران اندوهناک نمی‌شود، و این در حالی است که شادی کردن نیز باید از روی خرد باشد تا سبب خودپسندی و فخرفروشی نشود.

خداوند به وسیله فرشتگان به مؤمنان مژده فتح و پیروزی می‌دهد و آنها را شادمان می‌سازد و بیان می‌دارد که نصرت و پیروزی نیست مگر از جانب خدا که خدا کمال قدرت و حکمت است:

وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا لَلنَّصْرِ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

(انفال/۱۰)

شاهنامه اثری است حماسی. در چنین آثاری، گنجاندن موضوعات اخلاقی و حکمی

بی‌مناسبت به نظر می‌رسد؛ امام حکیم با ژرف‌اندیشی و زبردستی، این مفاهیم را در جای‌جای شاهنامه، با زبان پند و اندرز، بیان کرده که توجه‌برانگیز است، زیرا در پوسته زیبای شاهنامه لایه‌های اسرارآمیزی هست که پی‌بردن به آن اسرار چندان آسان نیست و هر کس به اندازه توان خود می‌تواند از آن بهره‌مند شود.

آرتور کریستن‌سن در کتاب *ایران در زمان ساسانیان* (۱۳۷۸: ۵۶۷)، نمونه‌هایی از افکار زروانیان را بیان کرده است، از جمله:

غم و شادی جهان، شایسته اعتنا نیست. جهان را چون کاروانسرای باید دانست که مردمان را بدان راه گذر افتد.

حکیم فردوسی در این باره چنین سروده است:

چنین است رسم سرای سپنج یکی زو تن آسان و دیگر به رنج
بر این و بر آن روز هم بگذرد خردمند مردم چرا غم خورد

(۱۶۸/۲)

از نظر فردوسی، انسان خردمند هیچ‌گاه به خاطر جهان‌گذران خود را ناراحت نمی‌کند و غم و غصه آن را ابدی نمی‌داند:

نگر تا که دل را نداری تباه ز اندیشه و داد فریاد خواه
جهان چو گذاری همی بگذرد خردمند مردم چرا غم خورد

(۱۳/۱)

نمونه این ابیات را در شعر عرب نیز می‌بینیم:

أَدَا مَتَحَنَ الدُّنْيَا لِيَبُوبُ تَكَشَّفُ لَهُ عَن عَدُوِّ فِي ثِيَابِ صَدِيقٍ

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۱۹۱)

هرگاه خردمند دنیا را بیازماید، بر او آشکار می‌شود که دشمنی در لباس دوست است.

و در جای دیگر بیان می‌دارد:

وَمَا أَحَدٌ بِخَلْدٍ فِي الْبَرَايَا بَلِ الدُّنْيَا تَوَوَّلُ إِلَى زَوَالٍ

(همان، ص ۲۷۹)

کسی از جهانیان جاودانه نیست، بلکه دنیا رو به زوال است.

گیتیت گربه‌ای است که بچه خورد من گرد او، از بهر چه دوران کنم؟
که این مضمون در عربی، با چنین تعبیری آمده است:

أَمَا تَرَى الدَّهْرَ وَ هَذَا الْوَرَى كَهْرَةٍ تَأْكُلُ أَوْلَادَهَا

(میدانی، ۱۳۶۶: ۵۳۵)

حکیم ناصر خسرو قبادیانی نیز بیان داشته است:

بهشت کافر و زندان مؤمن جهان است ای به دنیا گشته مفتون

(دیوان، ۳۶/۶۵)

انسان خردمند، دچار خشم و تندی بی‌جا - که از عوامل زایل‌کننده شادی هستند - نمی‌شود و اگر انسانی هنرمند باشد اما از خرد بی‌بهره باشد، دیگر توان استفاده صحیح از هنر خود را ندارد؛ آنگونه که در داستان مرگ فرود، هرچند طوس جنگاوری آزموده است، اما به دلیل بی‌خردی، توان استفاده درست از فن جنگاوری خود را ندارد و به خاطر چیرگی خشم بر وی، عده‌ای از پهلوانان ایران و نیز فرود و سپاهیان‌ش را بی‌گناه به کام مرگ می‌سپارد که این باعث اندوه بسیار می‌شود:

که تندی پشیمانی آردت بار	تو در بوستان تخم تندی مکار
که تندی نه کار سپهید بود	سپهید که تندی کند بد بود
جوانی بدین‌سان ز تخم کیان	بدین فرّ و این برز و یال و میان
بدادی به تیزی و تندی به باد	زر سب آن سپهدار نوذر نژاد
هنر بی‌خرد در دل مرد تند	چو تیغی که گردد ز زنگار کند
چو چندین بگفتند آب از دو چشم	بیارید و آمد ز تندی به خشم

(۶۷/۴)

که این ابیات، یادآور مضمون اشعار زیر است:

فَعَيْنُ الرَّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلُهُ وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاءِ

چشم رضا هیچ عیبی را نمی‌بیند ولی چشم خشم بدی‌ها را آشکار می‌سازد.

العُقُولُ كَاللَّبَنِ الْمَحْلُوبِ لَيْسَ لَهُ رَدٌّ وَ كَيْفَ يَرُدُّ الْجَالِبُ اللَّبَنَ

(مرزبان‌نامه، باب پنجم)

«گفتار» چون شیر دوشیده است که آن را به پستان بازگشتی نیست و چگونه شیردوش

شیر را باز تواند گرداند؟

زمان از دست می‌رود و عمر از دست‌رفته قابل برگشت نیست؛ پس بهتر است انسان سنجیده سخن گوید و بینشی مبتنی بر خردورزی داشته باشد؛ زیرا پس از رحلت از این جهان گذران، رسیدگی اعمال ما با خداوند است. حال اگر خردمند باشیم، هم سرای ابدی ما نیک است و هم در زندگی این جهای موفق هستیم؛ زیرا هرگونه که رفتار کنیم، همان‌گونه با ما رفتار خواهد شد:

چه گفتست آن موبد پیش رو	که هرگز نگردد کهن‌گشته نو
توچندان که گویی سخن‌گوی باش	خردمند باش و جهان جوی باش
چو رفتی سر و کار با ایزد دست	اگر نیک باشدت جای ار بدست
نگر تا چه کاری همان بدروی	سخن هر چه گویی همان بشنوی
درشتی زکس نشنود نرم‌گوی	به‌جز نرم‌خویی در زمانه مجوی

(۷/۳)

تدبیر و تأمل در کارها - که از نشانه‌های خرد است - ما را یاری می‌دهد تا کار نسنجیده و به‌دور از اندیشه انجام ندهیم؛ تا در پایان، از کار پشیمان نشویم. به برکت خرد و دانش است که گفتارمان نیک و کردارمان نیکوتر می‌شود؛ زیرا انسان خردمند هیچ‌گاه افسرده و غمگین نمی‌شود:

بد و نیک بر ما همی بگذرد نباشد دژم هر که دارد خرد
(۱۹/۶)
بنابراین، عاقبت بی‌اندیشه دست به کارزدن، ندامت است؛ زیرا تیری که از کمان رها شد، دیگر نیاید باز.

خرد همیشه سبب شادی است و خردمند همیشه شادمان، چرا که انسان خردمند
آینده‌نگر است و خود را به خطر نمی‌اندازد:
بجویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند از او جای خواب

(۹/۵)
به همین علت است که کاووس پس از شنیدن سخنان خردمندانه سیاوش در امتناع از
رفتن به شبستان، برای فرزند خود خردمندی آرزو می‌کند:

بدو گفت شاه ای پسر شاد باش همیشه خرد را تو بنیاد باش
(۱۶/۳)

که این رأی و تدبیر کاووس، یادآور شعر سعدی است:
همی تا برآید به تدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار
(بوستان / باب اول)
و نیز فرایاد می‌آورد بیت معروف «متنبی» را که در متون فارسی از قبیل کلیله و دمنه
هم به آن استناد شده است:

الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ هُوَ أَوْلُ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي
(دیوان، ۳۰۷/۴)

رأی و تدبیر بیش از دلیری است. رأی و تدبیر در مرتبه اول است و دلیری در درجه
دوم:

ایرانیان باستان در حوزه شناخت و جهان‌بینی خود، خرد را مورد توجه قرار داده‌اند و در
ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی و دینی خود برای آن ارج بسیار قایل بوده‌اند.

در نظر آنان، خرد مجموعه دانش و آگاهی‌های لازم برای انجام امور و پیشبرد کارها است و همه دانش‌ها و توانایی‌هایی را که یک انسان را در راه گزینش درست و انجام به‌موقع کارها یاری می‌کند، «خرد» نامیده‌اند. بنابراین، «خرد» موجب آگاهی و درنهایت، سبب دینداری است و روشنگری جان؛ جانی که چون با خرد آمیزد، روشن می‌شود و می‌تواند به سرمنزل جانان بازگردد. (محمدی، فرهنگ ایران پیش از اسلام، ص ۷۱)

درباب خرد سخن بسیار است: اما آنچه مورد بحث ما است، ارتباط خرد با شادی است،

یعنی همان دانش و توانایی در راه گزینش درست و انجام به‌موقع کارها:

در آئین مزدیسنی، خردمند آن است که خوب بیندیشد و برپایه اندیشه درست سخن بگوید و سخنان خوب به‌زبان آورد و همه آنچه را که برپایه نیکی بیان می‌شود، درست و به‌جا به‌کار ببندد. خرد باید ما را در راه دانش‌اندوزی یاری کند و انسان خردمند کسی است که لحظه‌ای از آموختن دست برندارد. ارزش دانش در نظر حکیم توس بسیار است، تا آنجا که آن را مایه حیات دانسته است.

برزویه طبیب برای جست‌وجوی گیاهی که چون بر مرده ریخته شود، به او دوباره حیات بخشد، به سرزمین هندوستان رفته بود. چون نیافت، نزد پیر رفت و او گفت: دانش را چون کوهی استوار است که تندباد حوادث نمی‌تواند آن را از بین ببرد. کلیده است که بر کوه دانش روئیده است و باعث زنده‌شدن می‌شود. برزویه بسیار شادمان شد و رنج و خستگی او از بین رفت. (همان)

گیاه چو سخن دان و دانش چو کوه	که همواره باشد مر او را شکوه
چو مردم ز دانایی آید ستوه	گیاه چو کلیده است و دانش چو کوه
چو بشنید برزوی زو شاد شد	همه رنج بر چشم او باد شد

(۲۵۱/۸)

بیامد ز قنوج برزوی شاد بسی دانش نو گرفته بیاد

(۲۵۳/۸)

به‌طور کلی، پادشاه خردمند به‌سوی هوا و هوس اهریمنی گرایش ندارد و چنین پادشاهی داد می‌ورزد و فریب قدرت پایان‌پذیر خود را نمی‌خورد؛ زیرا می‌داند دنیا زوال‌پذیر است و

برای کسی نخواهد ماند:

کسی کو فروتن تر و رادتر دل دوستانش بدو شادتر

(۳۰۸/۶)

تدبیر و خرد پادشاه همواره مورد نظر فردوسی است و در قسمت‌های مختلف اسطوره‌های و تاریخی به‌طور کلی دیده می‌شود.

اما وزیر انوشیروان، یعنی بزرگمهر، نماد خردورزی یک سیاستمدار است، همان‌گونه که خود انوشیروان نماد داد و دادخواهی است و به این ترتیب، در کنار خرد، سایر خصوصیات مثبت را نیز به بزرگمهر نسبت می‌دهد و بعد همانند این دو شخص در هاله‌ای از داستان و افسانه قرار می‌گیرند. (ماسه، ۱۳۵۰، ۲۹۳)

بوذرجمهر در رادی و آزادمنشی، یگانه، در خردمندی، بی‌همتا و در رایزنی، یکتا بود. زمانی که کودکی بیش نبود و تمام موبدان از تدبیر خواب پادشاه عاجز شده بودند، خواب پادشاه را تعبیر نمود و در پیشگاه شاه پایگاه بلندی یافت. انوشیروان مجلسی آراست و تمام بزرگان و فرزندان را دعوت نمود. بوذرجمهر چنان زیبا سخن گفت که همه در شگفت ماندند و شاه او را بر همه ترجیح داد و این مجلس در هفت بزم برگزار شد که گویای سخنان حکیمانه و اندرزهای گهربار بوذرجمهر است. او توانست پس از یک روز و یک شب اندیشه، راز بازی شطرنج را که رای هند به ایران فرستاده بود و تمام موبدان و بزرگان در آن درمانده بودند، به‌دست آورد.

بوذرجمهر تخته‌نرد را در برابر بازی شطرنج ساخت و به هندوستان فرستاد؛ که آنها پس از هفت روز نتوانسته بودند رمز بازی را دریابند. از این رو پادشاه هند هدیه‌های فراوان، همراه با تاجی زرین، برای بوذرجمهر فرستاد.

در زمان این وزیر خردمند و بارای، ایران، چشم و چراغ روزگار گردید و از لحاظ فرهنگی و هنری در جهان یکتا و بی‌همتا شد. (زنجانی، ۱۳۷۲: ۵۶)

زگفتار او شاد شد شهریار دلش تازه شد چون گل اندر بهار

(۲۶۴/۸)

انسان خردمند، آینده‌نگر است و به مسائل مختلف کار خود توجه دارد؛ در نتیجه همیشه موفق است و هر روزش بهتر از روز قبل است. اما زمانی که خرد زایل شود، آرزو که منشأی

بسیاری از عیب‌ها گناهان انسان است، بر انسان چیره می‌شود. انسانی که خرد خود را از دست می‌دهد، از توانایی‌ها و هنر خود به‌خوبی نمی‌تواند بهره‌بردار:

هر آن کس که جانش ندارد خرد کم و بیشی کارها ننگرد

(۱۸۴/۱)

چو بگرفت جای خرد آرزوی دگر شد به رای و به آیین و خوی

(۱۶۰/۱)

هنر بی‌خرد در دل مرد تند چو تیغی که گردد ز زنگار کند

(۶۷/۴)

در مقدمه داستان سیاوش، با وجود آنکه غم‌انگیزترین داستان شاهنامه است از آن جنبه که شاهزاده پاک و عارف‌منش ایرانی - سیاوش - به‌خاطر هوس‌ها و نیرنگ‌های سودابه و گرسیوز و بی‌خردی و خشمناک‌بودن کاووس و افراسیاب مظلومانه کشته می‌شود، هرچند سیاوش نماد پاک و مظلومیت است، داستان دردمندانه و با سوز و گداز آغاز نمی‌شود، بلکه سوگ‌نامه سیاوش با براعت و استهلالی که مبتنی بر خرد و خردورزی است، شروع می‌شود؛ گویی حکیم می‌خواهد این نکته را گوشزد کند که در جایی که خرد نباشد، هوا و هوس و خشم چیره می‌شود و سرانجام اثرات بدخو را برجای می‌نهد، همان‌گونه که مرگ سیاوش سلسله جنگ‌ها و خونریزی‌های دیرپایی بین ایران و توران بنیان می‌نهد، و ریشه این ستیزه‌جویی آنها، بی‌خردی و در نتیجه، تسلط هوس، خشم و دیگر رذایل است.

کسی که سخنش براساس خرد باشد، همواره در آسایش به‌سر می‌برد؛ زیرا مهم‌ترین ابزار ارتباط با دیگران، سخن‌گفتن است و هرگاه خرد بر وجود کسی حاکم نباشد، به‌خاطر بداندیشی در مرتبه اول خود در عذاب و ناخوشی است و در مرحله بعد، دیگران نیز از این شخص خیری نمی‌بینند و خود را کامل و بی‌عیب می‌پندارند برای رهایی از این عیب باید درباره اعمال و افکار خود با شخص دانایی رایزنی کنیم تا به این وسیله کارها سامان یابد:

سخن چون برابر شود با خرد
کسی را که اندیشه ناخوش بود
همی خویشان را چلیپا کند
ولیکن نبیند کس آهوی خویش
اگر داد باید که ماند به جای
چو دانا پسندد، پسندیده گشت
روان سراینده رامش برد
بدان ناخوشی رای او گش بود
به پیش خردمند رسوا کند
ترا روشن آید همه خوی خویش
بیارای از این پس به دانا نمای
به جوی تو در آب چون دیده گشت

(۶/۳)

حکیم، شادی را بدون خرد میسر نمی‌داند؛ بنابراین، به همنشینی با خردمندان و شاد کردن افراد خردمند سفارش می‌کند.

گشتاسب از نوه‌اش بهمن می‌خواهد که در دوران حکومتش، اشخاص خردمند را شاد کند:

خردمند را شاد و نزدیک دار جهان بر بداندیش تاریک دار

(۳۴/۶)

زرمهر، از اولاد کارن (قارن)، حکمران سیستان و از مقتدرترین افراد قرن پنجم میلادی است که قباد از او ایمنی می‌یابد و از سخنان خردمندانه او شاد می‌شود:

از او ایمنی یافت جان قباد ز گفتار آن پر خرد گشت شاد

(۳۷/۸)

در شاهنامه، اشاره‌هایی به ارسطو و افلاطون شده است. در داستان مرگ فیلیپوس - پدر اسکندر و جانشین اسکندر - فردوسی از ارسطو با احترام و تحسین یاد کرده است:

بمرد اندران چند گه فیلقوس
سکندر به تخت نیا برنشست
یکی نامدار بدانگه به روم
حکیمی بد ارسطالیس نام
به روم اندرون بود یکچند بوس
بهی جست و دست بدی را بیست
کز او شاد بد آن همه مرز و بوم
خردمند و بیدار و گسترده کام

زبان کرد گویا و بگرفت جای	به پیش سکندر شد آن پاک‌رای
همی گم کنی اندر این کار نام	بدو گفت کای مهتر شادکام
نخواهد همی با کسی آرمید	که تخت کیان چون تو بسیار دید
به بیچارگی دل بدو داده‌ایم	ز خاکیم و هم خاک را زاده‌ایم
به تخت کئی بر بدی شادکام	اگر نیک باشی بماندت نام
شبی در جهان شادمان نغوی	اگر بد کنی جز بدی ندروی
به بد روز گیتی نجستس کس	به نیکی بود شاه را دسترس

(۳۸۲-۳۸۳/۶)

فردوسی به دانش و دانشمند اهمیت بسیار می‌دهد. در نظر او، دانش همیشگی است و زوال ندارد:

به گیتی که باشیم زو شادکام	پرسید دیگر که دانش کدام
----------------------------	-------------------------

(۱۲۴/۸)

به جای غم و رنج داد آوریم	کنون دانش و داد یاد آوریم
---------------------------	---------------------------

(۵۳/۳)

بهرام از سخنان حکیمانه منذر - پادشاه یمن - شادمان می‌شود و تمامی دردهایش را فراموش می‌کند:

همه دردها بر دلش باد شد	خردمند بهرام زان شاد شد
پرستش بدی کار او روز و شب	وزان پس بدان پند شاه عرب

(۲۸۰/۷)

بهرام گور، پادشاهی شایسته از سلسله ساسانیان، فرزند یزدگرد، همواره در اندیشه آبادی ایران و شادی مردم بود:

همه شهر ایران به گفتار وی	برفتند شادان دل و تازه‌روی
---------------------------	----------------------------

(۳۱۰/۷)

شاپور پسر اردشیر که مانند پدر، مقتدر و توانا بود، سبب شادی مردم می‌شد:

به شاپور بر آفرین خواندند زبرجد به تاجش برافشانند
همی تازه شد رسم شاه اردشیر بدو شاد گشته برنا و پیر

(۱۹۶/۷)

نتیجه

خرد و خردمندی، گوهر شاهنامه است. فردوسی در مواردی به روشنی درباره آن داد سخن می‌دهد. در بسیاری جاهای دیگر نیز مفهوم خرد آمده است؛ یعنی ضرورت ندارد که فردوسی با به‌کاربردن این واژه، اهمیت آن را نشان دهد.

دو واژه «خرد» و «خردمندی»، بیش از هر واژه دیگر در شاهنامه به کار گرفته شده است. واژه «خرد» بیش از ۵۰۰ بار، واژه «خردمند» بیش از ۳۰۰ بار، و واژه «خردمندی» ۲۰ بار در شاهنامه ذکر شده است. (مهجرانی، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۴۹)

در این مقاله نشان داده شده که «خرد» نوری است که از جانب خداوند با آئینه جان حکیم بر سراسر شاهنامه تابانده شده است. شاهنامه صرفاً اثری حماسی نیست، بلکه اثری انسانی است که در آن، شاعر زندگی راستین و شایسته انسان را آموزش می‌دهد. از این رو تلاش در این میدان اثری مثبت و سازنده در زندگی تمامی انسان‌ها در سراسر جهان دارد.

در دنیایی که به کسی وفا ندارد و عاقبت مرگ آدمی را نابود می‌کند، باید شاد بود و فرصت را مغتنم شمرد؛ و کمی قصور در این باره نکرد، زیرا هر لحظه مرگ در انتظار ما است:

چو رستم بیامد بیاورد می به جام بزرگ اندر افکند پی
همی گفت شادی ترا مایه بس به فردا نگوید خردمند کس
کجاسلم و تور و فریدون کجاست همه ناپدیدند با خاک راست

بپوییم و رنجیم و گنج آکنیم به دل بر همی آرزو بشکنیم
سرانجام زو بهره خاک است و بس رهایی نیابد از او هیچ کس

(۳۱/۴)

پس باید در این دنیا شاد بود و به همنوعان خود نیز توجه کرد، تا هرگاه زمان مرگ فرا
رسد، اندوه ازدست دادن فرصت‌ها را نداشته باشیم:

بیا تا به شادی خوریم و دهیم چو گاه گذشتن بود بگذریم

(۱۰۶/۳)

نباید اوقات خوش زندگیمان را با عملی که غم و درد پیامد آن است، برهم زنیم:

به هنگام شادی درختی مکار که زهر آورد بار او روزگار

(۱۴۶/۳)

کتابنامه

- قرآن، ۱۳۷۱. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. تهران: صفا.
- بهادری نژاد، مهدی، ۱۳۷۸. *شادی و زندگی*. تهران: دایره.
- حافظ، ۱۳۲۰. *دیوان*. تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی. تهران.
- حمیدیان، سعید، ۱۳۷۶. *شاهنامه فردوسی*. قطره.
- الخطیب‌التبریزی، ۱۸۸۷ م. *شرح حماسه ابوتام*. بیروت.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۲. *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه.
- زنجانی، محمود، ۱۳۷۲. *فرهنگ جامع شاهنامه*. تهران: عطایی.
- غزالی طوسی، محمد، ۱۳۶۱. *کیمیای سعادت*. تهران: فرهنگی.
- کریستن سن، آرتور امانوئل، ۱۳۷۸. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.
- گلبن، محمد، ۱۳۴۵. *کتاب‌شناسی صادق هدایت*. سپهر.
- ماسه، هانری، ۱۳۵۰. *فردوسی و حماسه ملی*. ترجمه مهدی روشن ضمیر. دانشگاه تبریز.

- متنبی، احمد بن حسین. ۱۳۷۷. *دیوان المتنبی*. به شرح عبدالرحمن اکبر فوقی. بیروت: دارالکتاب. محفوظ، حسینعلی. ۱۳۷۷. *المتنبی و سعدی*. تهران. محمدی، محمد. *فرهنگ ایران پیش از اسلام*.
- مولوی، جلال الدین، ۱۹۲۹-۱۹۲۵. *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد آلن نیکلسون. لیدن: بریل. مهاجرانی، سیدعطاءالله. ۱۳۷۲. *حماسه فردوسی*. تهران: اطلاعات.
- میدانی، احمد بن محمد. ۱۳۶۶. *مجمع الامثال*. آستانه الرضویه المقدسه. ناصر خسرو. ۱۳۷۷. *دیوان*. تصحیح مجتبی مینوی. امیر کبیر.
- همایی، جلال الدین. ۱۳۶۴. *دیوان سنا*. به اهتمام ماهدخت همایی. هما. یوسفی، غلام حسین. ۱۳۷۲. *بوستان سعدی*. تهران: خوارزمی.